

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد وآله الطاهرين

در نشست امروز قصد داریم پرونده بحثی را باز کنیم که عنوانش را من گذاشتم «لزوم کشف عناوین مرجع و پایه و تمییز آن از غیر آن».

این بحث در واقع یک کلان بحثی است که یوتی اکلہ کل حین باذن ربہ ... یک بحث روشی است که یک متد و روش به استنباط فقیہ می‌دهد ... بحثهای روشی را باید خیلی اهمیت بدهید به این دلیل که رفتار فقیہ را تعیین می‌کند ... توضیح مطلب این است که یک مستنبط و فهمنده نص وقتی می‌خواهد استنباط کند باید عنوان اصلی و مرجع و پایه را پیدا کند از عنوان غیر مرجع و تلاشش را بروی عنوان مرجع بگذارد اگر می‌خواهد مفهوم شناسی کند و یا حکمی صادر کند اگر بتواند عنوان مرجع را پیدا کند روی آن حساب می‌کند ... ولی سوگمندها باید گفت: این مساله به این مهمی در اصول فقه ما جایگاه ندارد.

اصولاً یکی از ملاک‌های مجتهد این است که بتواند عناوین پایه را پیدا کند ... اگر بتواند عناوین پایه را پیدا کند استنباطش را شکل می‌دهد. مبحثی را که من محضر شما دارم این است که به بحثهای مختلف ربط پیدا میکند و آن‌ها بچه این بحث هستند ... آیا می‌دانید برخی عناوین در فقه صرف عناوین تعلیمی است؟ و مقابل عنوان تعلیمی، عنوانی است که در نص شرعی حضور دارد.

در خصوص بحث از خیارها؛ خیار مجلس، خیار عیب خیار حیوان خیار تخلف شرط خیار شرط خیار غبن شما فکر می‌کنید این 7 خیار یک وزن دارد؟

شیخ در بحث از خیار غبن نه آیه می‌آورد و نه روایت. چه کار میکند؟ اجماع می‌آورد و قاعده لاضرر را می‌آورد.

ولی خیار عیب در نص آمده و میتوان هر چه خواستیم کار کنیم... یا وقتی شیخ راجع به معاطات صحبت می‌کند و نکات و ظرایف آن را بحث میکند محقق اصفهانی در نقد بر شیخ می‌فرماید: بحث معاطات را شما ارائه دادید ... عنوان مندرج در نصوص دینی نیست؛ غیر از احل الله البیع است ... غیر از تجارت است.

ما یک سری قواعد داریم که منصوص است و یک سری قواعد داریم که مصطاد است ... مثل ان الله اذا حرم شیئاً حرم ثمنه ... ولی مصطاد از موارد خرد است ... یا قاعده اتلاف که روایت ندارد.

این‌ها را دقت کنید که عناوین پایه از غیر پایه و یا عناوین تعلیمی از غیر تعلیمی لذا در خیار غبن می‌گوییم غبن معیار نیست ضرر معیار است ... این‌ها را باید دقت داشت.

این که ثابتات را از متغیرات جدا کنیم، ممکن است برخی احکام از ثابتات باشد ... اما برخی احکام از متغیرات است.

اما برخی از احکام ممکن است تاکتیک باشد ... آیا کسی هست در قم متغیرات را انکار کند؟!

البته بحثی هست و آن این که در این مقوله، معیار چیست؟

برخی احکام را تخته بند زمان و مکان می‌کنند و برخی هم از آن طرف قضیه می‌افتند و همه احکام را فرازمان و فرامکان میدانند ...

در واقع باید در ثابتات و متغیرات هم پایه را از غیر پایه جدا کنیم.

راجع به احکام برخی معتقدند که تخته بند زمان و مکان است و ما می‌گوییم امری مثل قصاص که در قرآن آمده را چگونه

تفسیر و توجیه می‌کنید؟ می‌گویند حکمی است که مربوط به آن زمان است و الان اقتضائات دیگری دارد!!

این گونه افراد معمولاً در عبادات کمتر حرف می‌زنند و بیشتر در مثل مباحث حدود و قصاص و دیات است که دخالت می‌کنند جالب هم این است که این دو گروه همدیگر را نگه میدارند ... و این دو متد فکری حالت دو لبه قیچی را دارند که همیشه

مقابل هم اند ... این افراط ها و تفریط ها به داد هم می رسند و هماره همدیگر را نگه میدارند.

مبحث نام گزایی یا ((nominalism یا فاکشنالیزم (functionakism))

نام گزایی به معنی اصالت دادن به اسم یا اصالت دادن به واقع یا کارکرد ثمره این کار جایی ظاهر می شود که موضوعی که معنایش عوض نشده اما کارکردش عوض شده و ما باید برای آن حکمی صادر کنیم اگر احکام براساس اسم باشد یک بحث و حالتی است اما اگر روی کارکرد و واقع باشد حکم متغیر خواهد بود و وضع متفاوت خواهد شد ... در دیه معتقدند دیه انسان کامل صد شتر است ؛ الان شتر همان است که قدیم بوده است اما آیا کار کرد شتر هم همان است که بوده است یا نه؟

قدیم شتر برای عرب، بولش که دارو بود مثل اشک چشم بود گوشتش هم که مطبوع بود ؛ شیرش هم که مطبوع بود و بهترین وسیله بود برای بارکشی ... سوال این است که آیا امروزه کارکرد شتر هم به همین منوال است؟! الان گوساله یا گاو چندین برابر شتر قیمت دارد برخلاف گذشته یا هر شتر را معادل ده گوسفند گرفته اند آیا واقعا الان این معیار و معادله هست؟! و

همین حله یمانی که معادل چهارصد حوله گرفته اند چهارصد حوله پول چهار یا پنج شتر هست معادل آن در قدیم پارچه این قدر تولید آن سخت بوده که قیمتی بوده و برخی برای بدست آوردن آن حاضر بودند نبش قبر کنند و کفن میت را بدزدند... آیا قیمت پارچه الان هم همین است؟! و

یا خط تلفنی در تهران قبل انقلاب به فروش رفت که یک ونیم میلیون تومان آن زمان شده بود که واقعا می شد با آن چندین آپارتمان را خرید آیا الان هم ارزش یک خط تلفن این مقدار است؟! و

سوال این است که با این تفاسیل ما این جا باید نومینالیزم باشیم یا فاکشنالیزم؟ الان حله و شتر و نقره آن ارزش قدیم را ندارند و اوضاع و احوال ارزش آن ها الان متفاوت است. این جا است که می گوئیم فقیه باید عنوان اصلی را پیدا کند.

الان قاعده قرعه را علما اصلش را قبول دارند و قاعده عدل و انصاف چطور؟ فقیهی قبول دارد و فقیهی هم این گونه مباحث را قبول ندارد و مرحوم آقای خویی گاهی از این قاعده خوشش آمده و گاه ایشان توجهی به این اصل و قاعده نداشته اند ... حالا ممکن است کسی بیاید و بگوید که گفته که این ها دو تا قاعده اند؛ قرعه یکی از تعینات عدل و انصاف است ... و آن که قاعده مادر است عدل و انصاف است ... یادتان باشد عدل و انصاف نه عدل و مناصفه ... شما پولی دارید و میخواهید جایزه بدهید دو تا شاگرد نمره می آورند و شما می گوئید دوست داشتم به هر دوی شما جایزه میدادم و یا گاه شرکتی می خواهد که یک میلیون تومان را بر اساس قرعه به شخصی بدهد و گاه همین پول را می خواهد به پنج نفر بدهد؛ بحث این است که هر دوی این ها عدل و انصاف است.

یک روایت برایتان بخوانم :

● ان رجلین ادعیا بعیرا فأقام کل منهما بینة فجعله علی (علیه السلام) بینهما .

امام علی علیه السلام فرمودند : چون هر دوی شما مدعی هستید این شتر را بفروشید و پولش را تقسیم کنید... یا یک روایت دیگر:

● ان الرجلین اختصما الی علی فی دابة و اقام کل واحد منهما بینة سواء فی العدد فاقرع بینهما سهمین فخرج .سهم احدهما و قضا له بها ...

در یک قضیه مشابه یک جا حضرت مناصفه و یک جا قرعه را استفاده کردند ...

اگر ما قرعه را شکلی از عدل انصاف دانستیم اولاً روی قانون عدل و انصاف موضع منفی نمی گیریم ... بعد این دو روایت را به این شکل جمع می کنیم که این ها د و شکل از یک قانون هستند ... حتی ممکن است این گونه مواقع اختیار را دست قاضی بدهیم.. ممکن است برخی وقتها مصلحت بر این اساس باشد که باید تقسیم شود ... اشکال ندارد تقسیم شود ... ما باید وقتی که قواعد فقه را می نویسیم به این نکات توجه داشته باشیم.

آیا قانون حمل فعل مسلم بر صحت را دیدید؟ یا حمل فعل غیر بر حلال ... کسی غیبت کسی را میکند و من بیایم حمل فعل غیر

بر حلال کنیم و بگویم نمی خواهد به هر حال کدام؟

یا مثلاً مسلمی دستش خونی است و می‌رود مثلاً پشت دیوار و می‌آید و گفته می‌شود که غیبت مسلم از مطهرات است؛ در اینحالت آیا باز باید من مشکوک به پاک بودن دست این فرد باشم؟ یا نه؟ به نظر شما آیا می‌توان این‌ها را به هم برگرداند یا نه؟ سوال این است که غنا آیا خودش عنوان پایه است؟ یا عنوان پایه یک چیز دیگری است؟ یا مثلاً نواختن آلات ما یک غنا داریم و یک نواختن آلات داریم که گاه به آن موسیقی می‌گویند ... ما نباید در اصدار حکم این دو را به هم آمیزیم و تفاوت‌ها را باید در نظر داشته باشیم.

در هر حال ما باید بتوانیم عنوان پایه را پیدا کنیم.

البته الکی هم پایه نترسیم ... و بیفتیم در این فضا و پایه تراشی کنیم.

به بهانه پیدا کردن عنوان پایه؛ عنوان مادر؛ عنوان اصلی؛ کارکرد گزینی یا جدا کردن ثابتات از متغیرات؛ برگرداندن قوانین بعضها الی بعض نباید پایه بترسیم و یادمان باشد که در هر حال از انضباط فقهی خارج نشویم.

یک نکته و بحث ارث

یک نکته در خصوص ارث این است که اصولاً ارث حقی نیست مال الارث حق ورثه نیست؛ حکمت اقتضا می‌کند که ورثه مال مورث را ببرد حکمت اقتضا میکند نه عدل ...

در خصوص بحث ارث شما باید این جریان را از سیستم نظام حلقوی و هرمی نگاه کنید و قضاوت کنید.

در این خصوص باید مسئولیت زن یا مرد هر دو نگاه کرده شود قطعاً مسئولیت زن مثل مرد نیست و لذا شارع مقدس از این منظر نگاه میکند ...

معمولاً قاعده عدل و انصاف در مخاصمات در تقسیم به کار می‌رود نه اینکه در هر مورد متمسک به این قاعده شویم حتی در تعداد رکعات نماز ...

روایتی هست می‌فرماید:

● عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الرَّيَّانِ عَنْ يُونُسَ قَالَ: سَأَلْتُ الْخُرَّاسَانِيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ قُلْتُ إِنَّ الْعَبَّاسِيَّ ذَكَرَ أَنَّكَ تَرَخَّصُ فِي الْغِنَاءِ فَقَالَ كَذَبَ الزَّنْدِيقُ مَا هَكَذَا قُلْتُ لَهُ سَأَلَنِي عَنِ الْغِنَاءِ فَقُلْتُ لَهُ إِنَّ رَجُلًا أَتَى أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَسَأَلَهُ عَنِ الْغِنَاءِ فَقَالَ يَا فُلَانُ إِذَا مِيزَ اللَّهُ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ فَأَتَى يَكُونُ الْغِنَاءُ فَقَالَ مَعَ الْبَاطِلِ فَقَالَ قَدْ حَكَمْتَ .

... از امام رضا پرسیدم: شخصی از عباسیان نقل کرده که شما فرموده اید غناء جایز است. فرمود: آن زندیق دروغ گفته است. من چنین حرفی نزده‌ام. او از من درباره غناء پرسید و من به او گفتم: کسی نزد امام باقر آمد و از غناء پرسید. فرمود: فلانی! هنگامی که خداوند حق و باطل را از هم جدا کند، جای غناء کجاست؟ گفت: در شمار باطل می‌آید. فرمود: سخنی استوار گفתי.

حدیث دیگری داریم:

● محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن ابن فضال، عن يونس بن يعقوب، عن عبد الأعلى قال: سألت أبا عبد الله - عليه السلام - عن الغناء، وقلت: إنهم يزعمون أن رسول الله - صلى الله عليه وآله - رخص في أن يقال: جئناكم، جئناكم، حيونا، حيونا نحيكم. فقال: كذبوا. إن الله - عز وجل - يقول: وما خلقتنا السماء - إلى قوله: - ولكم الأول مما تصفون. ثم قال: ويل لفلان مما يصف. رجل لم يحضر المجلس.

این جمله ای که در این روایت آمده «جئناکم جئناکم حیونا حیونا نحیکم» قطعاً مشتمل بر باطل نیست. ولی تعبیر غنا در مورد آن به کار رفت؛ ظاهراً این جمله در زلف عرائس استفاده می‌شده است و وقتی خانواده داماد و عروس به همدیگر می‌رسیدند زن‌ها آواز می‌خواندند: «جئناکم جئناکم حیونا حیونا نحیکم» و در حضور مردها بوده است به خاطر همین مشکل داشت. نه این که مراد از این جمله این باشد که: «جئناکم جئناکم یعنی جئناکم للفسق و الفجور».

به هر حال این جریان مصداق تفسیر روایات است توسط آیات که غنا در نتیجه آن از موضوعیت می‌افتد ...

حال دائم می خواهیم غنا را معنا کنیم که چه شود؟ دوازده معنا برای غنا در نظر بگیریم و بگوییم فلان و بهمان ...
شیخ انصاری تصریح می کند که غنا موضوعیت برای تحریم ندارد...منتها در سخنان شیخ انصاری این عناوین پایه و تحلیلها
نیست؛

ولی آن لب قضیه است.

انشالله هفته های آینده که رفتیم روی تعیینات می پرسیم مثلا آیا مجسمه سازی موضوعیت دارد یا چیز دیگری؟

الحمد لله رب العالمین